

بلد چین و پرزگر

درس پنجم

دو بلد چین با جوجه های خود در کشتزاری زندگی می کردند. روزها به دنبال غذا به صحرا می رفتند و شب ها به لانهی خود برمی گشتند.

شبی جوجه ها به پدر و مادر خود گفتند: «امروز صاحب کشتزار، پسرش را نزد همسایه ها فرستاد تا از آن ها بخواند که فردا برای درو، به کمک آن ها بیایند.»

یکی از جوجه ها با نگرانی گفت: «اگر فردا این کشتزار را درو کنند، چه کنیم؟»

مادر جوجه ها گفت: «نترس! فردا کسی برای درو نخواهد آمد و لانهی ما خراب نخواهد شد.»

شب دوم، جوجه‌ها گفتند: «امروز هر چه برزرگر و پسرش به انتظار نشستند، کسی نیامد. برزرگر، پسر را نزد خویشان خود فرستاد که خواهش کند که فردا به لمک آن‌ها بیایند و با هم، کشتزار را درو کنند.»

پدر جوجه‌ها گفت: «نترسید! فردا هم کسی نخواهد آمد و آشیانه‌ی ما، بر جا خواهد ماند.»
شب سوم، جوجه‌ها گفتند: «خویشان برزرگر هم برای لمک به او نیامدند. امروز شنیدیم که برزرگر به پسرش می‌گفت که دیگر نباید به انتظار این و آن بمانیم؛ باید داس‌ها را تیز کنیم و فردا خودمان کشتزار را درو کنیم.»

پدر و مادر جوجه‌ها به هم نگاه کردند و گفتند: «دیگر، جای ماندن نیست. فردا لانه‌ی ما خراب می‌شود. باید هر چه زودتر به فکر آشیانه‌ی دیگری باشیم.»
جوجه‌ها تعجب کردند و از آن‌ها، دلیلش را پرسیدند.

مادر گفت: «تا وقتی که دهقان به امید دیگران نشسته بود، برای ما خطری نبود و ما هم نگران نبودیم؛ اما وقتی شنیدیم او نصمیم گرفته است خودش کار را انجام دهد؛ فهمیدیم که اینجا دیگر جای ماندن ما نیست.»

کلمات مخالف

ترس \neq شجاعت

نگرانی \neq آرامش

تیز \neq کند

کلمات هم خانواده

✓ خطر _ اخطار _ خطرناک

فردا \neq دیروز

خراب \neq سالم

زودتر \neq دیرتر

